جواهر زواهر شکر و سپاس نامتناهی نثار بارگاه الٰهی ست که نسخهٔ

تحفة الاحباب فی نموذج الاعجاب

از نتائج طبع وقّاد برگزیدهٔ احد مولوی فضل احمد بطبع گردید

بسم الله الرحمن الرحيم

سبحان الذی افاض علینا سجال الفضل والانعام وجعل عقولنا ممیزة بین الصحاح والسقام والصلوة والسلام
علی افضل الرسل وآله وصحبه الکرام ما لمع البرق فی الغمام وسجع الحمام علی البشام امّا بعد فیقول الراجی عفو ربه الاحد
فضل احمد عفا عنه الله الصمد انّی لما رأیت وبدت لبعض ابناء دهری ودریته لبعض مشاهیر عصری تخطیة العلماء الراسخین
وتغلیط الفضلاء الکاملین مثل علامة الهند المشتهر بین المشارق والمغارب صاحب المقامات العالیة والمناقب
المسلّم الثبوت عند اهل التمیز مولانا عبد العزیز واخیه الکامل حکیم الاسلام والدین المولوی محمّد رفیع الدین وبحر العلوم
العلامة والنحریر الفهامة الجامع بین العقلی والنقلی مولانا ابی العیاش عبد العلی واحسن اساتذة الزمن مولانا محمد حسن
ومحقق العلوم المورد للفیض الازلی مولانا محمد ولی وقدوة المحققین مولانا محمد مبین وبحر الفضل والجاه استاذ الکل
مولانا ولی الله وغیرهم من السلف الصالحین اوصلهم الله تعالی الی اعلی علیین فی ضمن التشنیع واساءة
الادب بکلمات سخیفة مفضیة للعجب واعجاب نفسه بالنسبة الی علماء الزمان وفضلاء الآوان من الاماثل
والاقران قد بلغ الی حدّ التکفیر نعوذ بالله من ذلک الصنیع النکیر مع عدم فهمه مخّ المرام وقصور درکه عن
لبّ الکلام بل هو فی زعمه حریص علی تخطیة الاعلام بتحیل قلّما یلطف بها الافهام فتارة یختلق شیئا سخیفا
یرمی به بریئا ثم یجعله ضعیفا وتارة یخترع منهیة منسوبة الی المؤلفین لیصلح بها قوله الباطل ویدحض بها الحق
الیقین وتارة یتعرض لعبارة مجردة الاقلام من مسودات الاساتذة الکرام فیعتذر عند المواخذة بانی اعترضت
علی اصل الکلام ثم محی بعد النقض للابرام مع ان المسودات لا تخلو عن المحو والاثبات وتارة یعاهد بعدم
المجادلة کاسرا قلمه عند الناظرین لیامن عن التخطیة ثم ینکث ناسبا جداله الی المتعلمین وتارة یتحد مع الهنود
فیحرضهم ویکلّمهم بالمکابرة علماء الدین ثم یقرظ کلامهم تحسینا للموبقین حدانی ذلک اشفاقا عن هؤلاء الاساتذة
والکملاء الجهابذة الی ایقاظ ذوی الفخر عن نوم الغفول واستیصال کلامه المنقول والمعقول وتنقیح

فروعه والاصول فوجدت کلامه الذی من قبل نفسه کله الفضول واما الذی ینتحله او ینقله من غیره فکثیر ما ینقله
من غیر درک المنقول اثبت ذلک کله فی موضعه لکن اذکر ههنا نموذجا من کل شئ ینسب الیه کاشفا عن
صنائعه المذکورة المصنوعة من بین یدیه تذکرة للذاکرین وتبصرة للمتبصرین وسمیته **تحفة الاحباب فی**
نموذج الاعجاب متوکلا علی ملهم الصدق والصواب والیه المرجع والمآب وهذه التحفة مشتملة علی
القسم الاول فی الفارسیة فمنها ازالة الخطر عن مسائل الاباحة والحظر والمنقول منها خمسة عشر
عجبا **العجب الاول** قوله فی الصفحة ۵ والسطر ۲۲ فی ترجمة قال محمد والثلثة کل ما اسکر کثیره فقلیله
حرام گفت امام محمد و سه شراب هر انچه سکر آرد بیشتر آن پس اندک وی حرام ست و در حاشیه نوشته
قوله والثلثة ای الطلاء والسکر ونقیع الزبیب اما الاول فهو عبارة عن العصیر الذی یطبخ حتی یذهب اقل من
ثلثیه والثانی عبارة عن النی من ماء الرطب اذا اشتد وقذف بالزبد والثالث عبارة عن النی من ماء الزبیب
بشرط ان یقذف بالزبد بعد الغلیان هکذا فی الدر المختار ۱۲ مولانا تراب علی مدظله انتهی وجه استعجاب آنست
که حضرت مترجم محشی ثلثه را بمعنی سه شراب زعم فرموده ناظرین وسامعین را کیفیت عجیبه بخشیده اند که بوفور
سرور وحبور از صفحه صحو بر کرانه محو رسیدند زیرا که مراد قائل از الثلثة ائمه ثلثه شافعی ومالک واحمد حنبل رحمة الله
علیهم اند واین اطلاق نزد فقهاء آنقدر شیوع دارد که مبتدیان را اصلا مقام اشتباه نیست چه جای
منتهیان علی الخصوص علما خصوصا عینی که این عبارت ازو منقول شده بیشتر امثال این عبارت می آرد که هذا
خلاف امام ابوحنیفه وامام ابویوسف با امام محمد وشافعی ومالک واحمد درین مسئله قرینه مؤیده مرام ست
بل ظاهر الفاظ قطع نظر از فهم مسائل فقهیه واطلاقات شرعیه نیز اجازت ترجمه مسطوره نمیدهد آری اگر واو قبل لفظ
ثلثه نمی بود بل بعد آن و عبارت چنین بودی قال محمد الثلثة وکل ما اسکر الخ باعتبار ظاهر الفاظ این ترجمه محتمل
میبود فسبحان من هذا فانه شئ عجاب لا یری مثله فی رسالة ولا کتاب **العجب الثانی** قوله فی الصفحة
۷ والسطر ۱ بجهت معنی سست کردن او عقل را فی ترجمة هذه العبارة لمعنی مخامرته العقل وجه استعجاب آنست
که مخامرت بمعنی سست کردن نشد را منحوا بدآری بمعنی مخالطت در کتب لغت موجود وصاحب قاموس گوید
تخامر العقل ای تخالطه وصاحب صراح می آرد مخامرة آمیختن باهم طرفه اینست که حضرت مترجم در صفحه ۵ سطر
۱۳ در ترجمه ما خامر العقل چنین فرموده چیزیست که پوشد عقل را و این هم غلطی نماید چه درین معنی خمر از مجرد مستعمل میشود
نه از مفاعله صاحب قاموس گوید سمیت لانها تخمر العقل وتستره او لانها ترکت حتی ادرکت واختمرت

اولاً سهواً تحامل العقل و ازین قول پیداست که مترجم محشّی را در معنی مجرد و مزید این ماده اشتباهی دست داده
باعث شد العجب الثالث قوله في الصفحة ۱۲ و السطر ۲۲ في ترجمة ابدانهم السليمة بدنهای تندرست او شان
وجه استعجاب آنست که تندرست صفت شخص ست نه صفت بدن چه معنی تندرست شخصیکه تنش درست
باشد پس ترجمه ابدانهم السليمة بدنهای درست شان می باید العجب الرابع قوله في الصفحة ۲۲ و السطر ۱۲
في ترجمة هذا القول يحصل له النشوة باستعماله كما يحصل لشارب القهوة و لشارب الحلاوة من السكر و نحوه
حاصل میشود مر اورا بوی خوش باستعمال کردن دخان چنانکه حاصل میشود نوشنده قهوه را و مر آنکه نوشنده
شربت از شکر و مانند آن وجه استعجاب آنست که درینجا النشوة بالکسر بمعنی بوی خوش بوئی از صحت ندارد چه
حصول رائحه طیبه از حقه کشیدن و دود تماکو در دهان پیچیدن از قبیل بر عکس نهند نام زنگی کافور می نماید و حصول
از نوشیدن شربت شکر هم بوی خوش اصلاً متصور نیست مادامیکه وی رائحه طیبه در ان شامل نکنند مثل عرق
کاوسی و گلاب بل نشوة درینجا بالفتح بمعنی مستی ست و هو المتعارف في اللغة و العرف و مراد از ان کیفی
و انتعاشی ست که قهوه نوشان و حقه کشان را از استعمال آنها حاصل میشود شاعری گوید ع ان النشوة
نشوة گر ✽ في حب البازل الاموان ✽ من لذة العيش و الفتى ✽ للدهر و الدهر ذو فنون ✽ العجب الخامس
قوله في الصفحة ۲۲ و السطر ۱۶ في ترجمة ادرک سآمته فقد نشاته في افعاله و اقواله در یابد اندوه را و کم کند خوشی
خود را وجه استعجاب آنست که نشاط را که بمعنی خوشی ست بتای مثناة فوقانیه آورده و اگر صاحب منقول عنه
خود چنین آورده باشد مراد از ان مستی معروف داشته چنانکه در فارسی متعارف ست پس ترجمه اش
بخوشی غلط است از ینجا ترجمه صحیحش این ست در یابد ملولی را و کم کند نشاط خود را در افعال و اقوال خود که مستعمل
درین معنی در عربی النشوة ست نه نشاط العجب السادس قوله في الصفحة ۲۳ و السطر ۲ في ترجمة على انه غرض
غير خسيس عند شاربه علاوه آنکه البته آن خرج کردن غرضی ست غیر خسیس نزد نوشنده او وجه استعجاب
آنست که ضمیر انه را راجع بسوی انفاق کرده حالانکه راجع ست بسوی شرب الدخان كما لا يخفى على اولى النهى
العجب السابع قوله في الصفحة ۲۴ و السطر ۶ في ترجمة بعض العلماء الصنعاني بعضی علمای صنعان وجه
استعجاب آنست که صنعانی نسبت ست در صنعاء مثل صحرانیة در صنعان کما زعم او لم تر یا قال صاحب الصحاح
صنعاء قصبة باليمن و النسبة اليها صنعاني بالنون على غير قياس هكذا في تهذيب الاسماء للنووي
و غيرها العجب الثامن قوله في الصفحة ۲۴ و السطر ۱۸ في ترجمة يشرب قهوة البن كل

کل وقت ثلثة اوقات الیوم بقدر خمسة و عشرین فنجان مینوشید قهوه بن را هر وقت سه وقت در یک روز
باندازه بیست و پنج پیالی وجه استعجاب آنست که اعراب اصل و ترجمه اش بجا نیست چه بر ظاهر است که هر وقت
سه وقت الخ بمعنی نیست شاید اصلش چنین بوده باشد من ثلثة اوقات الیوم باضافت اوقات جانب
یوم یا من محذوف بود یعنی مینوشید قهوه بن را بهر وقت از سه وقت روز بقدر بیست و پنج فنجان
که عبارتست از پیاله خرد العجب التاسع قوله فی الصفحة ۲۵ و السطر ۲ فی ترجمة ذکر الفقیر عن حال الفقرا
ذکر کرد یک فقیر از مردی نیز وجه استعجاب آنست که برین تقدیر عبارت اصل چنین می بایست و ذکر بعض
الفقرا حال الخ ترجمه صحیحش نیست یاد میدارد این فقیر از مردی نیز العجب العاشر قوله فی الصفحة ۱۱
فی الحاشیة سهو و شم بالفتح دستها بسوزن زدن و نقش کردن الی آخر ما قال هکذا فی الصراح وجه
استعجاب آنست که دستها بسوزن آژدن را که در صراح مذکورست بسوزن زدن بحذف الف نقل کرده
خبط در معنی و ترجمه نموده و آژدن و آژیدن را بمعنی خلانیدن سوزن و امثال آن و زنگ کردن بر آن
قاطع و غیر آن تحریر کرده اند العجب الحادی عشر قوله فی الصفحة ۲۷ و السطر ۲۲ فی ترجمة عند الاستصعاب
نزد بالا رفتن حالانکه ترجمه صحیحش نزد طلب صعود است العجب الثانی عشر قوله فی الصفحة ۳۱ و السطر ۲ فی ترجمة
قد سلف انه لا یقتضی قبح الرائحة تحریما تحقیق گذشت که البته او تقاضا نمیکند زشتی بوی حرمت را وجه
استعجاب آنست که قبح الرائحة را که فاعل یقتضی ست مفعول و فاعلش ضمیر مستتر قرار داده پس تحریما را که مفعول
یقتضی ست خدا داند چه فهمیده خبط عجیب در ترجمه فرموده حالانکه ترجمه صحیحش که خیلی ظاهرست اینکه شان آن
که تقاضا نمی کند زشتی بو حرمت را العجب الثالث عشر قوله فی الصفحة ۳۸ فی حاشیتها فان مزاج
مزاج الارض حار یابس وجه الاستعجاب ان الارض باردة یابسة کذا فی الموجز و شرح المیبذی للهدایة
وغیرها من کتب الطب و الحکمة و هذا لیس یخفی علی الصبیان فکیف علی الشبان العجب الرابع عشر
قوله فی الصفحة ۴۰ و السطر ابن دقیق العبد معرب بفتح عین و سکون بای موحده و همچنین این لفظ نهاین هست در
رساله عیدین در صفحه ۱۲ سطر ۱۲ وجه استعجاب آنست که دقیق العید بکسر عین و یا مثناة تحتانیه ست نه بالفتح
و بای موحده چنانکه مترجم فهمیده و ابن دقیق العید از کبار علمای شافعیه ست در مدینة العلوم میگوید شیخ الاسلام
ابن دقیق العید الشافعی من تلامذة سلطان العلما عز الدین و وجه لقب جد او باین اسم آنست که وی
فقیر بود و چیزی نداشت خادم وی بنزد وی آمد و گفت موسم عید رسید و دقیق برای طعام در خانه

بنسبت شیخ کتابت میکرد و فکرش بجانب دقیق العید رفت و چند سطر بجای لفظ کرد دقیق العید دقیق العید نوشت و
بعضی گویند که بجهت دقت و تنقیح اوست در سخن چه دقیق العید بغایت متحول و مصفی بود کذا حققه المحققون
العجب الخامس عشر قوله فی تحریر الحقه فی الصفحه ۸۳ والسطر ۱۷ حق آنست که حقه کشیدن مکروه تحریمی
ست وجه استعجاب آنست که در صفحه دومش میفرمایند هرگاه حرمت عبث و لهو و لعب متحقق گشت
بلاشک حرمت حقه هویدا شد چه کشیدن وی در یکی از افعال ثلثه مذکوره مندرج ست انتهی قدر الحاجه
پس اولا دعوی کراهت تحریمی ساختن و از دلیلیکه بزعم خود بران قائم کرده حرمت بلا شبهه متفرع
کردن بتهافت و تناقض سر و اختن ست و منها زبدة النصائح والمنقول منها عجبان العجب الاول
قوله فی الصفحه ۱ و السطر ۹ الشعر بنونا بنو ابنائنا و بناتنا بنوهن ابناء الرجال وجه استعجاب آنست که از آخر
این شعر لفظ الاباعد ساقط فرموده اند و مصراع اول که بر آخر لفظ بناتنا تمام شده است اختتامش بر لفظ
بنا زعم کرده علامت تمامیت مصراع چنانکه منقول شده بران ثبت کرده اند توضیحش آنکه شعر مذکور
از بحر طویل ست و تقطیعش آنکه بنونا فعولن بنو ابنا مفاعیلن ئنا و فعول بناتنا مفاعلن بنوهن فعولن ابناء
مفاعیلن رجال ال فعولن اباعدی مفاعلن پس فرق بین رسا بالفاظ و نظم این شعر رسیده تا بانچه معنی شعر و مقصود
علامه دهلوی از ایراد آنست چه رسد حالانکه مقصود مذکور بدون انضمام لفظ الاباعد حاصل نمیشود
زیراکه معنی شعر آنست که پسران ما پسران پسران ما هستند و پسران دختران ما پسران مردان
اجنبی هستند و مرام مولانا علام این ست که چون اولیای زنان قریبه من حیث النسب کسان دیگر
باشند در صورت تزویج زنان مسطوره با اهل اهوا مقام طعن و تشنیع بر انها نیست فاین هذا من ذاک و لعل العبد
هذاک العجب الثانی قوله فی الصفحه ۶۴ و السطر ۱۶ فی ترجمة ما لکم ان لا تاکلوا مما ذکر اسم الله علیه یعنی نیست
بشمایان آنکه نخورید چیزیرا که ذکر کرده شد نام خدا وقت ذبح بر و وجه استعجاب آنست که لفظ ما را
در قوله تعالی ما لکم نافیه زعم کرده ترجمه اش به نیست بر شمایان کرده اند حالانکه لفظ مذکور استفهامیه ست
نه نافیه که رجوع معنی یکی جانب دیگری نمیتواند شد و لهذا احدی از مفسرین ترجمه اش بغیر استفهام
نساخته قاضی بیضاوی در تفسیرش می آرد ای غرض لکم ان تتحرجوا عن اکله و ما یمنعکم عنه و فراء بغوی
در معالم التنزیل میگوید یعنی ای شی لکم من ان لا تاکلوا مما ذکر اسم الله علیه انتهی و علامه زمخشری در کشاف
میگوید و ما لکم ان لا تاکلوا ای غرض لکم فی ان لا تاکلوا و صاحب تفسیر خازن می نگارد ای شی لکم

زبدة النصائح

العجب العجاب
لفظ بشمایان تا آخر

من ان لا تاکلوا و ما منعکم من ان تاکلوا و در تفسیر تبصیر الرحمن و تیسیر المنان مذکورست ما لکم ای شی عرض لکم
من قطع او ظن و در جواهر التفسیر مسطورست وچه بوده است شما را که نخورید از گوشت آنچه نام خدای عز و جل
را در وقت ذبح وی یاد کرده باشند و در تفسیر حسینی می نویسد چیست شما را آنکه نخورید از آنچه یاد کرده اند نام خدا
بر وی و مولانا شاه ولی الله محدث دهلوی در فتح الرحمن میفرمایند و چیست شما را که نخورید از آنچه ذکر کرده شده
است نام خدا بر وی و مولانا رفیع الدین دهلوی در ترجمهٔ آن می آرد اور کیا ہی واسطے تمہارے یہ کہ نکھاؤ اوس چیز
سی کہ یاد کیا گیا ہی نام اللہ کا اوپر اوسکی و مولانا شاه عبد القادر دهلوی در موضح القرآن میفرمایند اور کیا سبب
کہ تم نکھاؤ اوس میں سی جس پر نام لیا اللہ کا و هکذا فی غیرها من التفسیرات پس اگر غور کرده شود که در رساله فاضل
دهلوی همچنین بوده است اصلا مقبول نخواهد شد اما اولا ازینجهت که در رساله صحیحه اش چنین ست چیست شما را
که نخورید پس این تصحیف غالبا از حضرت جامع زبدة النصائح یا مثل ایشان بوده باشد و ثانیا آنکه لو فرضنا
که نسخه غلط بدست جامع افتاده باشد لکن از آنجا که جامع موصوف رسائل بزرگان را بسوی خود منسوب
ساخته مجموع را کتابی جداگانه قرار داده است و آنرا نامی علیحده نهاده هر یک را جز و کتاب خود گردانیده
است پس حسن و قبح هر یک راجع بسوی اوست و نقض و ابرام هر کس بتقدیر خلاف رای بر ذمهٔ همتش
واجب و متحتم و منها رسالة الخضاب والمنقول منها خمسة اعجاب العجب الاول قوله فی الصفحة ا
۴ و السطر ۲ خضاب بالکسر لغت عربیست هر رنگ را گویند عموما و گلگونه و وسمه را خصوصا و در
فارسی و اردوی هندی رنگ کردن موی را از وسمه و حنا و مانند آن گویند وجه استعجاب آنست
که خضاب در فارسی بمعنی رنگ کردن مستعمل نیست بل آنچه از تفتیش در کتب لغت فارسی دیده شد
خلاف آنست در بهار عجم و ملحقات برهان قاطع مسطورست خضاب بالکسر هر رنگ عموما و گلگونه و وسمه
خصوصا و در غیاث اللغات بمعنی رنگین و خضاب کرده شده نیز آورده و باین مصراع سعدی استناد
کرده ع مدامش بخون دست و خنجر خضاب ٭ و همچنین در اردوی هندی بمعنی رنگ کردن ثابت
نشده است آری بمعنی رنگ و آنچه بدان موی ها را رنگین کنند شایع ست چنانچه گویند خضاب لگایا
یا دهو ڈالا یا اچھا خضاب ہی بل در عربی بمعنی رنگ کردن هم آمده چنانچه ملا علی قاری در شرح
شمائل بآن تصریح فرموده العجب الثانی قوله فی الصفحة ۶ و السطر ۷ ایختلط بالحناء و یخضب به الشعر
فیتقنی لونه و یقویه وجه استعجاب آنست که لفظ یقنی را که بتقدیم قاف بر نون ماخوذ از قناء

همزه اللام ست بمعنی الحیلة الحمراء فانها اول ما تستدحم علی المعروف والمجهول نفی بتقدیم نون بر قاف از تنفید
تا دوهن حتم کرده ست و آن وهم ست بدلیل حدیث صحیح بخاری قدم النبی صلی الله علیه وسلم المدینة
وکان اسن اصحابه ابوبکر فغلفها بالحناء والکتم حتی قنا لونها انتهی وصاحب فتح الباری وقسطلانی در
ترجمه اش میگویند اشتدت حمرتها وفی القاموس قنا کمنع قنوءا اشتدت حمرته وقناه تقنیة بل
در شفاء الاسقام همین عبارت که صاحب رساله آورده بصحتها منقول ست یعنی بخلط بالحناء وتخضب
به الشعر فیقنی لونه ویقویه العجب الثالث قوله فی الصفحة ۸ السطر ۱۳ قال الشیخ شهاب الدین
بن حجر المکی فی فتح الباری شرح صحیح البخاری وجه استعجاب آنست که فتح الباری تصنیف ابن حجر
عسقلانیست نه تالیف ابن حجر مکی هیثمی که آن شخص دیگرست صاحب شرح شمائل واربعین نووی وغیرها
علامه دهلوی در بستان المحدثین می فرماید فتح الباری تصنیف قاضی القضاة خاتمة الحفاظ ابو الفضل
شهاب الدین احمد بن علی بن محمد بن علی بن محمود بن احمد بن حجر الکنانی العسقلانی المصری الشافعی وصاحب
مدینة العلوم در حالش می نویسد وله ایضا الدرر الکامنة فی اعیان المائة الثامنة وهو الامام العلامة حافظ العصر
قاضی القضاة شیخ الاسلام علاء الدین بن حجر العسقلانی توفی لیلة السبت المسفر صباحها عن ثامن عشر
ذی الحجة سنة ثمان وخمسین وثمانمائة ثم کان عمره اذ ذاک تسعة وسبعین سنة واربعة اشهر وعشرة
ایام وکان مولده سنة ثلث وسبعین وسبعمائة انتهی اما ابن حجر مکی پس صاحب کشف الظنون در
ذکر شروح اربعین امام نووی می نگارد وشرح الامام الحافظ شهاب الدین احمد بن حجر الهیتمی المکی
المتوفی سنة اربع وسبعین وتسعمائة انتهی العجب الرابع قوله فی الصفحة ۱۰ والسطر ۶ فرمود واختضبت
صلی الله علیه وسلم اختضبوا فان الله وملائکته وانبیائه ورسله وکلما ذرأ وبرأ حتی الحیتان فی بحارها
والطیر فی اوکارها یصلون علی صاحب الخضاب حتی یغسله وجه استعجاب آنست که این حدیث
موضوع ست صرح به فی الفوائد المجموعة فی الاحادیث الموضوعة وقطع نظر ازین آثار وضع برین حدیث
از لفظ ومعنیش ظاهر مولانا محدث دهلوی در علامات وضع احادیث میفرماید هشتم افراط در وعید
شدید بر گناه صغیره یا افراط در وعد عظیم بر فعل قلیل چنانچه من صلی رکعتین فله سبعون الف دار
فی کل دار سبعون الف بیت فی کل بیت سبعون الف سریر فی کل سریر سبعون الف جاریة بلکه احادیث
این نسق را خواه در ثواب خواه در عذاب موضوع باید شناخت انتهی وذکر حدیث موضوع بدون

بیان و ضعفش اصلا جائز نیست کما تقرر فی موضعہ فلیتذکر **العجب الخامس** قولہ فی الصفحہ ۲ و السطر ۵ فی ترجمۃ العنفقۃ
شرح فی عنفقتہ و ناصیتہ بود سپیدی در مویہای ذقن و پیشانی وجہ استعجاب آنست کہ عنفقہ را موی ذقن
زعم فرمودہ اند حالانکہ عنفقہ غیر آنست در نہایہ جزری مذکور است العنفقۃ الشعر الذی فی الشفۃ السفلی وقیل
الشعر الذی بینہا وبین الذقن و در قاموس میگوید العنفقۃ الشعرات بین الشفۃ السفلی والذقن و در شرح
صراط المستقیم می آرد در حلق و ترک موی لب زیرین کہ آنرا عنفقہ گویند اختلافست و منہا درک المأرب
فی آداب اللحی والشوارب والمنقول منہا ستۃ اعجاب **العجب الاول** قولہ فی الصفحہ ۲ والسطر ۲ المدعو
تر العلی وجہ استعجاب آنست کہ ایراد ضمیر مجرور را حرف با بعد لفظ المدعو چنانکہ مطبوع و مکتوبست از حلیہ
صحت عاریست بل عبارت صحیحہ چنین ست المدعو بتر العلی و اگر مرادش صرف حرف باست بدون ضمیر چنانکہ
بعضی حرف با را جداگانہ بصورت مسطورہ مینویسند گوییم این کتابت در عبارت فارسی البتہ دیدہ شد
اما در عبارت عربیہ ممنوع و نا روا ست کما لا یخفی علی اولی النہی **العجب الثانی** قولہ فی الصفحہ ۲ و السطر ۹
فی فتح القدیر و اخذ کلہا فعل یہود الہند وجہ استعجاب آنست کہ این عبارت در فتح القدیر یافتہ نمیشود
بل عبارتش این ست عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم انہ یحلی الاعفاء علی اعفائہا من ان یاخذ غالبہا او کلہا
کما ہو فعل مجوس الاعاجم من حلق لحاہم کما یشاہد فی الہنود و بعض اجناس الفرنج معہذا در ہند قوم یہود
بہیئت مذکور کجا بکثرت یافتہ میشوند تا فعل شان ضرب المثل باشد آری این عبارت از ہر کتابیکہ باشد چنین
خواہد بود و فعل ہنود الہند زیرا کہ شعار ہنود البتہ حلق لحیہ است مگر مولف رسالہ یہود را بجای ہنود گذاشتہ
والا فلا معنی لہ **العجب الثالث** قولہ فی الصفحہ ۵ و السطر ا عبد اللہ بن عمر بن العاص وجہ استعجاب آنست کہ
عمرو بن العاص نزد اطفال دبستان محدثین ہم بفتح عین اشتہار دارد علاوہ برین کتابت واو بعد عمرو در
کتب فن نص صریح بر فتحہ آنست متحیرم کہ مولف رسالہ آنرا از چہ راہ عُمر بضم عین و فتح را زعم ساختہ کہ بحذف
واو و نوشتن ضمہ عین و فتحہ میم پرداختہ معہذا در فتح القدیر کہ این عبارت از و نقل کردہ بصحتہا موجود و
مکتوب **العجب الرابع** قولہ فی الصفحہ ۱۱ و السطر ۲ بر بدن موی بینی سنت ست و جائز نیست بر کندن
آن چہ ازین مرض جذام عارض میشود الی آخرہا قال فی القنیۃ لا ینتف انفہ لان ذلک یورث الاکلۃ عن
النبی صلی اللہ علیہ وسلم لا تنتفوا الشعر الذی یکون فی الانف فانہ یورث الاکلۃ و در ترجمہ اش بر حاشیہ
نوشتہ در قنیہ است و بر کندہ نشود موی بینی چرا کہ این پیدا میکند جذام را از پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم

مروی ست که فرمودند بر کنید موی را که می باشد اندرون بینی پس تحقیق او پیدا میکند جذام انتهی قدر الحاجه
وجه استعجاب آنست که مرض آکله را که بروزن فرحه است جذام زعم کرده و در اصل مسئله هم در ترجمه آن وجع جا
جذام آورده حال آنکه آکله غیر جذام ست صاحب حدود الامراض در بیان آکله می آرد علة صورتها صورة القرح
تمیز انها تسعی فی زمان یسیر فی مواضع کثیرة ولها رائحة کریهة واذا حدث فی الفم یضاف الیها ویقال آکلة الفم
وکذا الی غیره و در طب اکبر در آکلة الفم می نگارد آن قرحه ایست غائره ذی خباثت کریه الرائحه که در اندک
زمان بمواضع کثیره منتشر شود و نیز در حدود الامراض در معنی جذام مینویسد هی علة ردیة تحدث من انتشار
مرة السوداء فی البدن کله فیفسد مزاج الاعضاء ویغیر هیئاتها وربما کان یعز اتصالها فی الاواخر و فی
بحر الجواهر الجذام بضم الجیم مشتق من الجذم وهو القطع وهی علة ردیة تحدث من انتشار المرة السوداء
فی البدن کله فیفسد مزاج الاعضاء و یغیر هیئاتها وربما یفرق فی آخرها اتصالها **العجب الخامس**
قوله فی الصفحه ۱۰ و السطر ۲۲ مروی ست از آنحضرت صلی الله علیه وسلم هر که تراشد ناخنها را روز
شنبه بیرون رود از وی بیماری و داخل شود او را دوا و هر که تراشد روز یکشنبه بیرون رود از
وی فقر و در آید او را توانگری و هر که تراشد روز دوشنبه بیرون رود از وجنون و داخل شود و یرا
عافیت و هر که تراشد روز سه شنبه بیرون شود از وی برص و در آید او را صحت و هر که تراشد
روز چهارشنبه بیرون شود از وی وسوسه و داخل شود او را شفا و هر که تراشد ناخنان را روز پنجشنبه
بیرون شود از و جذام و داخل شود و یرا عافیت و هر که تراشد روز جمعه بیرون شود از وی همه گناه
و در آید و یرا مغفرت انتهی وجه استعجاب آنست که این حدیث موضوع ست صاحب الفوائد
المجموعه فی الاحادیث الموضوعه بعد نقلش گفته هو موضوع فی اسناده وضاعان ومجاهیل قبح الله
الکذابین و قبح الفاظهم الساقطه و کلماتهم الرکیکة انتهی و ذکر حدیث موضوع بدون بیان وضعش اصلا
جائز نیست پس استنادش بکلمه العباد مفید نیفتد **العجب السادس** قوله فی الصفحه ۲۲ و السطر ۳
و معنی مخالف درین بیت که باامیر المومنین نسبت میکنند مذکور ست شعر قلم اظفارکم بالسنة والادب *
یمینها خوابس یسارها اوخسب * و بعضی این بیت را باین عنوان نقل میکنند شعر قلموا الاظفار بالسنة
والادب * یوم الخمیس خوابس اوخسب * انتهی وجه استعجاب آنست که این هر دو شعر مفروض
از حلیه وزن عاری ست و خوشا طبعی که وزن نداشته باشد پس اگر در اصل منقول عنه نیز بهمین صنع

یافته شود تفلش از آن پس از اتباع کوری مرکوری را نخواهد بود آری نظمیکه درین خصوص فقهای معتبرین
مثل صاحب در مختار و غیر آن آورده اند این است ؎ وقلموا اظفارکم بسنة وادب * یمینها خوالس *
لیسارها اوخسب * و این نظم بتحقیق دو بیت ست از رجز مجزو تقطیعش این ست وقلمو مفاعلن اظفارکم
مستفعلن بسنتن مفاعلن و ادبی فعلتن یمینها مفاعلن خوالس مفاعلن لیسارها مفاعلن اوخسبی مفتعلن نه بیت واحد
چنانکه صاحب رساله زعم کرده و منها رساله العیدین والمنقول منها خمسة اعجاب

رساله العیدین

العجب الاول فی الصفحه ۱۴ و السطر ۱۲ مستحب است که امام ایستاده نه بار تکبیر آهسته بیابی گفته خطبه
اول عید شروع نماید و همچنان هفت بار تکبیر گفته خطبه دوم شروع کند وجه استعجاب آنست
که آهسته گفتن تکبیر معلوم نیست از کجا اختراع کرده حالانکه سندش که در ما بعد آن آورده دران اصلا اشارتی
بآن نیست چه عبارت سندش این ست فی الدر المختار ویستحب ان یستفتح الاولی بتسع تکبیرات تتری ای متتابعات
والثانیة بسبع هو السنة انتهی و همچنین قوله فی الصفحة المذکورة و نیز مستحب ست که امام از خطبه دوم فراغت
کرده پیش از فرود آمدن از منبر چهارده بار تکبیر آهسته بگوید فی الدر المختار وان یکبر قبل نزوله من المنبر
اربع عشرة انتهی اگر منشاش آنست که شخصی در خطبه مطبوع لفظ آهسته از طرف خود زائد کرده است حضرت
مولف رساله بمقتضای عادت خود که امر جدید را هر جا که می یابند بغیر تامل در تالیفات خود داخل مینمایند این
لفظ را نیز اینجا داخل فرمودند مگر عجیب آنست که در ما بعد میگویند در مضمرات مذکور است که مقتدیان
نیز با امام تکبیر گویند و در منهیه میفرمایند یعنی باواز بلند با امام انتهی و این قول دلالت میکند که امام
تکبیرات را بجهر میگوید و از همه بالاتر آنست که چون علمای زمان فتوی بر جهر تکبیرات نوشتند تصحیح جواب
و دستخط مهری صاحب این رساله هم بران ثبت ست فاعتبروا یا اولی الابصار العجب الثانی قوله فی
الصفحه ۱۲ و السطر ۱۷ هر گاه امام در خطبه عیدین تکبیر گوید مقتدیان را باید که سکوت نمایند و خطبه بشنوند وجه استعجاب
آنست که چون گفتن تکبیرات را مقید باهسته کرده اند چنانچه در عجب اول گذشت پس شنیدن مقتدیان
درینحالت خطبه را چه معنی دارد العجب الثالث قوله فی الصفحه ۱۲ و السطر ۱۸ این حدیث دلالت
میکند برانکه دادن صدقه از نماز عید کفایت نمیکند وجه استعجاب آنست که این عبارت بمعنی
است که محصلش ندارد آری اگر چنین میبود درست میشد دادن صدقه بعد از نماز عید کفایت نمی کند
العجب الرابع قوله فی الصفحه ۲۲ و السطر ۱۲ در اسلام هفت چیز واجب ست صدقه عید فطر و نفقه

ذوی الارحام ونماز وتر وقربانی وعمره الخ وجه استعجاب آنست که عمره در مذهب حنفی سنت ست
نه واجب اگرچه بعضی بوجوب آن رفته اند لکن این قول معتمد علیه نیست بدلیل روایت جابر بن عبد الله
قال اتی اعرابی رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال یا رسول الله اخبرنی عن العمرة أواجب هی فقال علیه السلام
لا وان تعتمر خیر لک قال الترمذی حدیث حسن صحیح کذا فی شرح الکنز للعینی ولهذا در هدایه ومختصر وقایه و
کنز وغیرها از متون وشروح مذکور ست العمرة سنة ودر عالمگیری مسطور ست العمرة عندنا سنة ولیست
بواجبة ودر در مختار می نگارد والعمرة فی العمر مرة سنة موکدة علی المذهب وصحح فی الجوهرة وجوبها قلنا المامورة
فی الآیة الاتمام وذلک بعد الشروع وبه نقول وفی البرهان العمرة سنة موکدة وقیل فرض کفایة وهو
قول محمد بن الفضل البخاری وقیل واجبة لا فرض عین کما قاله الشافعی وعجب تر آنست که چون علمای محققین
بر عدم وجوب عمره بل بر سنیت آن فتوی نوشتند صاحب رساله بتصحیح آن پرداخته ودستخط ومهرش
بران موجود **العجب الخامس** قوله فی الصفحه ۱۴ والسطر ۴ قربانی صحیح نمیشود مگر از گوسپند وشتر و
گاو هکذا فی الهدایه مسئله جائز ست قربانی کردن گاومیش انتهی وجه استعجاب آنست که حصر قربانی
در گوسپند وشتر وگاو وباز تجویز آن بگاومیش از قبیل اقرار منافیین ست زیرا که گاومیش را که بهندی
بهینس وبهینسه می نامند در فارسی گاو نمیگویند آری قربانی آن جائز ست وحصر صاحب هدایه نیز درست چه او
فرموده ست الاضحیة من الابل والبقر والغنم لانها عرفت شرعا ولم ینقل التضحیة من غیرها ولفظ البقر شامل
گاومیش را که بعربی جاموس نامند ولهذا در جامع الرموز مذکور ست بقرة نوع منها الجاموس هکذا قال العلامة
البرجندی فی شرح المختصر ومنها **عمدة الرضاعة** فی مسائل الرضاعة والمنقول منها عجب واحد وهو قوله
فی الصفحه ۱۵ والسطر ۵ اگر در پستان باکره شیر نازل شود وجه استعجاب آنست که لفظ باکره بمعنی بکر غلط
محض ست در عربی وفارسی هر دو مستعمل نیست آری تراشیده عوام ست ومنها **موائد القرب**
فی آداب الاکل والشرب والمذکور منها ثلثة اعجاب **العجب الاول** قوله فی الصفحه ۱۶ والسطر ۱
چون بیفتد از دست یکی از شما لقمه باید که از برداشتن آن ونهادن در دهان بحکم نفس وطبیعت تنگی نکند
واگر انتهی نماید فلیمط وجه استعجاب ظاهر ست که جمله اخیره معنی محصل ندارد کما لا یخفی علی اولی النهی
العجب الثانی فی الصفحه ۱۶ والسطر ۱۳ فی ذکر آداب الاکل والشرب از انجمله است که حاضر کند بر
سفره تره را مانند ترب ولوبیه وگندنا مرویست که ملائکه حاضر میشوند سفره را که بر وی تره باشد

عمدة الرضاعة

موائد القرب

ووجہ استعجاب آنست کہ حضور ملائکہ بر سفرہ مشتملہ بر گندنا و ترب مثلاً مخالف احادیث دیگرست مثل من
اکل ثوما او بصلا فلیعتزلنا او قال فلیعتزل مسجدنا وان النبی صلی اللہ علیہ وسلم اتی بقدر فیہ خضرات من بقول
فوجد لہا ریحا فقال صلی اللہ علیہ وسلم قربوہا الی بعض اصحابہ قال کل فانی اناجی من لا تناجی شیخ عبد الحق
دہلوی در اشعۃ اللمعات در بیان من لا تناجی می آرد مراد جبرئیل و ملائکہ است و در بیان خضرات من بقول آورد
سبزیہا بود از انواع ثمرہ ظاہر از ہمین سیر و پیاز و گندنا بود و ملا علی قاری در شرح عین العلم می فرماید
ویحضر البقل ای یجعلہ حاضرا فی السفرۃ فہو یحضر الملائکۃ ای اذا لم یکن لہ رائحۃ خبیثۃ و سید جمال الدین محدث در
شرح مشارق نبوی بعد ذکر کراہت ثوم و بصل و گندنا می نویسد فان قلت قد جاء فی حدیث ابی امامۃ
رضی اللہ عنہ احضروا موائدکم البقل فانہ مطردۃ للشیطان مع التسمیۃ وہذہ الثلثۃ من البقول قلت البقول
لا یخصر فیہا فیجوز ان یکون ہذہ الثلثۃ مستثناۃ منہا بہذہ الاحادیث پس استحباب چیدن گندنا و ترب بر
سفرہ بحکم حدیث مذکور مخالف راے محدثین و خلاف منطوق دیگر احادیث خیر المرسلین ست العجب الثالث
قولہ فی الصفحۃ ۹ والسطر ۱۱ از عجائبہاست کہ نگذارد طعامی را کہ دران مگس افتادہ بلکہ غوطہ دہد مگس را دران طعام و بیرون
آرد آنرا از وی و بخورد آن طعام را چہ ثابت شدہ کہ در یک پر وی زہرست و در دیگر پر وی دواست و نمیداند
کہ کدام پر وی در طعام افتادہ انتہی وجہ استعجاب آنست کہ در حدیث شریف تصریحاً وارد شدہ کہ مگس
پر زہر دار را اولا می اندازد چنانکہ دریا بعد خودش نیز نقل کردہ پس ندانستن اینمعنی کہ کدام پر وی در طعام افتادہ
موجب حیرت و اعتبارست فاعتبروا یا اولی الابصار **والقسم الثانی فی العربیۃ** ومنہا
شرکۃ الحواشی والمنقول منہا عجبان **العجب الاول** فی الصفحۃ ۹۵ والسطر ۷ قولہ بما ینفذ المراد
من النفوذ ہہنا تماس الجزء بمثلہ فما خیل من ان النفوذ عبارۃ عن الحرکۃ وہی لا تتصور فی ہذا المقام وایضا
لم یلزم من التداخل ساقط عن اصلہ انتہی وجہ الاستعجاب ان ہذا الکلام من الشارح علی تقدیر التداخل
حیث قال و تداخل الوسط فی احد الطرفین اما بالتمام اولا بالتمام فعلی الثانی ینقسم بما ینفذ و بما لا ینفذ احدہما او
کلاہما فقولہ احدہما او کلاہما فاعل ینقسم والمراد من احدہما احد الطرفین والوسط ومن قولہ کلاہما کلاہما یعنی لما ان
تداخل الوسط فی احد الطرفین الا بالتمام فان نفذ بعض الوسط فی کل الطرف او العکس ینقسم احدہما او بعضہ
فی البعض فینقسم کلاہما و بالجملۃ النفوذ ای الدخول علی النہج المذکور یستلزم التداخل المطلوب واذا ارید من
النفوذ التماس فلا یلزم التداخل اصلا مع ان النفوذ یخالف التماس المقصود لہ فکیف یراد التماس

من النفوذ قال الامام فی شرح الاشارات ان للطرف حالات ثلثا المماسة والنفوذ وتمام المداخلة الی آخرما قال فالملاقی من الوسط حال النفوذ غیر الملاقی منه حال المماسة وقال العلامة الرازی فی شرح الاشارات الشیٔ الملاقی من الوسط حال نفوذ الطرف مغایر للشیٔ الملاقی من الوسط حال المماسة

العجب الثانی قوله فی الصفحة ۱ والسطر ۲ قوله ثلثة اجزاء هذا علی سبیل التمثیل دون الحصر لجریان هذا الدلیل فی الاربعة والخمسة وغیرهما وبالجملة کل عدد شفعیا کان او وتریا فتوہم الحصر کما یستفاد مما افاده المحقق اللبکنی فی تقریر هذه الحجة حیث لم یذکر قولنا مثلا فقال فلو فرضنا خطا مرکبا من ثلثة اجزاء لاتتجزی وقسمناه الی قسمین صحیحین لم یکن حاصل ضرب المجموع فی احد القسمین مساویا لمربع الآخر انتہی ناش عن غلبة الوہم وجه الاستعجاب ان توہم الحصر من کلام الفاضل اللبکنی انما هو من اوہام هذا المدعی کیف ولیس فی کلامه ما یفید الحصر اصلا واما عدم ذکر لفظ مثلا فلا یستلزم الانحصار اصلا مع ان عدم الذکر لیس من خصائص ذلک المحقق بل کثیر من الناظرین لم یتعرضوا به بل الشارح البارع ایضا علی ان عدم ذکره مبنی علی عدم توقف الاستدلال علیه اذ المقصود من هذا الاستدلال رد مذہب المتکلمین القائلین بترکب الجسم من اجزاء لاتتجزی فاذا ثبت من هذا الاستدلال تجزیة الجزء فی موضع کان کافیا فی رد مذہبہم ولیس علی المعترض ان یثبت الخلاف فی مواضع کثیرة نعم هو مستحسن مع ان بیان هذا التعمیم ایضا لیس من نفسه بل اخذه من حاشیة مولانا ولی الله قدس الله سره ولم ینسبه الیها ایہاما لان ینسب الی نفسه کما هو دابه اذ فیها لیس البیان مقصورا اعنی الترکیب من ثلثة اجزاء بل یجری فیما اذا فرض ترکب الخط من اربعة اجزاء ایضا الی آخر ما قال وہکذا فی الخمسة وغیره فلعل مراد الشارح منه مثلا انتہی فقوله حیث لم یذکر قولنا مثلا ایضا عجیب جدا ومنها **شمس الضحی** والمنقول منها ستة اعجاب **العجب الاول** قوله فی الصفحة ۱۲ والسطر ۲ قد یجیٔ التفعیل من تلک المادة لازما ایضا قال الفیروزابادی فی القاموس سبح کمنع سبحانا وسبح تسبیحا قال سبحان الله ومعناه تنزیہا لله من الصاحبة والولد وهو منصوب علی المصدر ای ابرئ الله من السوء براءة انتہی وجه الاستعجاب امور الاول ان السند الذی اورده من القاموس من مثال اللازم لیس کذلک بل هو متعد اولم یعلم ان قال کذا متعد ومفعوله هو مقولته وہہنا کذلک اذ سبحان الله مقولته قال والثانی ان الظاهر من قوله معناه معنی قال سبحان الله فانه المعنی المستند المقصود بالبیان فی

التوفيق بين المعنيين فان التنزيه مع كونه متعديا معنى وقول سبحان الله معنى آخر فانه قصر الحكاية وهي
خاصة صرفية مغاير لما سبق والامر الثالث ان صاحب القاموس بريء عن ذلك النقل الذي
نقل عنه اذ لم ينقل معناه الخ بعد قوله قال سبحان الله اما الرابع فلانه خبط عبارة القاموس وخلطها
بالتقديم والتاخير فنحن نفصح لها كما هي فيه وهي هذه سبحان الله تنزيها لله من الصاحبة والولد
معرفة ونصب على المصدر اي ابرئ الله من السوء براءة او معناه السرعة اليه والخفة في طاعته و
سبحان من كذا تعجب منه وانت تعلم ما في سبحانك اي نفسك وسبحان بن احمد من ولد الرشيد
وسبح كمنع سبحانا وسبح تسبيحا قال سبحان الله انتهى اما الخامس فلان هذا الناقل اعرب ابرئ الله
من السوء براءة المنقول من القاموس و الصحاح بسكون الباء وتخفيف الراء مع انه فيهما بفتح الباء
وتشديد الراء من التفعيل كما لا يخفى على اولي التحصيل العجب الثاني قوله في الصفحة و السطر او ربما
يستعمل بهما المعنى حيثما وجه الاستعجاب ان هذا المعنى ليس منه اثر في اللغة وكلام من يوثق بعربيته فعليه
الاتيان بسنده من الاعيان وعلينا التسليم او رده بالبرهان العجب الثالث قوله في الصفحة و السطر
٥ معاذ الاله ان تكون كظلبية وجه الاستعجاب انه اورده مثالا للاله المعرف باللام ومع ذلك
كتب معاذا منونا منصوبا وهو مضاف وكتب لاله باللام الجارة وعلامة التنوين و الجر في الآخر وهو
المعرف باللام فكيف يصح التمثيل و الوزن الشعري فانه على وزن فعولن مفاعلن فعول مفاعلن من الطويل
وهو لا يستقيم الا اذا جعل معاذ مضافا والاله المعرف مضافا اليه غير منون كما لا يخفى على اهل الفن و
ليس هذا من قلم الناسخ والطابع فانه بنفسه صحح الحاشية المطبوعة كما هو مصرح فيها و المنشأ كما نبهنا
مرارا انه ينقل الالفاظ والمباني من غير تدبر المعاني العجب الرابع قوله في الصفحة و السطر ١٢ قوله الفاع
صدفته الصدف بالتحريك غشاء الدر الواحدة بالهاء والجبل وعنق وصرد وعضد منقطع الجبل والجبل
كل شيء مرتفع من حائط ونحوه وهو المراد في هذا المقام وجه الاستعجاب امور الاول انه لو كان المراد
آخر المعاني لصار ذكر المعاني السابقة لغوا لا حاجة اليه الثاني ان معنى الحائط المرتفع لا يناسب المقام
كيف والقرينة الثانية والجملة التالية تخالف ذلك المرام ولا يمكن الاعتذار بان المراد منه المطالب العالية
اللطيفة المرتفعة ومن الجملة التالية المقاصد الظاهرة فالمرام لم يبلغ احد الى المطالب الغامضة ولا الى المطالب
الظاهرة الواضحة لانا نقول هذا مقام المبالغة في الاغلاق حيث قال لضيق القرائح الذكية شيئا

وذا التحصيل الا باظهار عدم الوصول الى المطالب بظاهره دون الدقيقة اذ عدم الوصول اليها ليس كالاح
الاغلاق والثالث ان المعنى المذكور المفروض انما هو للصدفة بدون التاء والمذكور في الحاشية على
زعمه صدفته معها والرابع ان الموجود في النسخ المعتمدة هو السدفة بالسين بمعنى العتبة بل ما رأينا النسخة
الا وفيها مكتوبة بالسين فالصدفة تصحيف لا يساعدها النسخ اصلا والعجب انه لما اخبر بهذا التصحيف زاد
على الحاشية حتى ادرج في المطبوعة فقد وقع في بعض النسخ سدته وفي بعض آخر سدفته وهاتان النسختان
ملائمتان بقوله الآتي عتبة انتهى وفيه انه يفهم من كلامه ترجيح ما فيه الصاد على ما فيه السين مع ان الامر بالعكس
عقلا ونقلا العجب الخامس في الصفحة ٩ والسطر ٨ قوله مع ان الادراك آه المقصود منه اثبات بطلان
الملازمة كذا في الحاشية وكذا قوله فيها في السطر ٩ فيه آه اي في الدليل الذي ذكر لاثبات بطلان
الملازمة منع يعني لا نم ان المدرك هو الآلات الجسدانية لم لا يجوز آه هكذا في الحاشية وجه الاستعجاب
ان حق العبارة في الاول هكذا اشارة الى بطلان اللازم وفي الثاني هكذا اي في الدليل الذي ذكر لاثبات
الملازمة اذ حاصل الاستدلال على ان الابصار علم حصولي لا حضوري انه لو لم يكن كذلك لزم كون
الآلات الجسدانية مدركة مع ان الادراك ليس الا من شان الجوهر المجرد فقوله لزم آه بيان اللازم وقوله
مع ان آه اشارة الى بطلان اللازم فكانه قال واللازم باطل وهذا ظاهر جدا كيف اشتبه عليه بطلان
اللازم بقوله اثبات بطلان الملازمة مع ان المتعارف من العبارة في رد الملازمة منع الملازمة اي عدم
تسليمها لا اثبات بطلانها زائدا على الغرض وقد تقرر في المناظرة انه لا ينبغي للمناظر ان يلقي في خطر الا
نفسه مع كفاية المناقضة ثم لا يخفاك لما اورد المحشي المدقق دليل الملازمة المذكورة بعد ذكرها قبل الاشارة
الى بطلان اللازم بقوله اذ لا بد في الحضوري من الحضور عند المدرك وفي الابصار ليس الحضور الا للآلات
وكان هذا ممنوعا عنده منعه بقوله فيه انه لم لا يجوز الخ فمرجع ضمير فيه دليل الملازمة وان شئت قلت
اثبات الملازمة فالعجب انه كيف ارجع الضمير الى دليل اثبات بطلان الملازمة حيث قال اي في
الدليل الذي لاثبات بطلان الملازمة او لم يشعر ان بطلان الملازمة غير مذكور فيما سبق فكيف
اثبات البطلان وارجاع الضمير اليه ثم العجب العجاب تذييل فيك القولين بقوله كذا في الحاشية
فانه فرية بلا مرية وشان المحشي المدقق ارفع من التفوه بتلك الخرافة وهذا وان كان من صنيع هذا المحتال
الذي يزول من حيله الجبال لكن ليت شعري اي غرض له ههنا من هذا الاحتيال ومن اين جنح

تلبك للمهيين مع انه ليس منها اثر في النسخ وليست في الحاشية المكتوبة له ولا في المطبوعة مرة اولى وانما هو
في ما طبعت مرة اخرى كما لا يخفى على من طالعها العجب السادس قوله في الصفحة ۱۹ والسطر ۹ قوله
فضعيف عندي لعل وجه السخافة انه لو قرر قول السيد الزاهد او اعدامه بغير الاعدام الاول ايا والفاصلة
لكان معطوفا على قوله اعادة المعدوم مع عدم ذكر كلمة ما في المعطوف عليه ومن المعلوم المتقرر انه اذا
عطف شيء باو يستحسن ذكر تلك الكلمة في المعطوف عليه فاختيار النسخة التي يلزم فيها ترك الامر المستحسن مع
امكان التفصي عنها لوجه الطف مما لا شك في سخافته ومن ههنا ظهر انه لا حاجة الى تقدير كلمة اما في نظم العبارة
كما فعله الفاضل اللبكني فافهم انتهى وجه الاستعجاب ان الآيات القرآنية مشحونة بكلمة او الداخلة على
المعطوف مع عدم ذكر اما في المعطوف عليه منها لبثنا يوما او بعض يوم ومنها انا او اياكم لعلى هدى او في ضلال
مبين ومنها لا تطع منهم آثما او كفورا ومنها فهي كالحجارة او اشد قسوة ومنها فكان قاب قوسين او
ادنى ومنها وما امر الساعة الا كلمح البصر او هو اقرب ومنها ان يكن غنيا او فقيرا ومنها قالوا كونوا هودا او
نصارى ومنها قالوا ساحر او مجنون الى غيرها من الآيات فلعلك علمت ان هذه السخافة من قبيل التحرير
ولا يقول بها الا مثل هذا المحشي الماجن ومنها حاشية شرح احمد الله السنديلي وقد نقل
منها اربعة اعجاب العجب الاول في ذيل قول الشارح او من لواحق الادراك قوله بهذه العبارة
وايضا يشير قول الشيخ الرئيس في الحكمة العلائية الى ان التصديق ليس من قبيل الادراك حيث قال
دانستن دو گونه است يكى اندر رسيدن آن را بتازى تصور خوانند ودوم گرويدن چنانكه باور كنى وتصديق گويند
تم كلامه بلفظه انتهى وجه الاستعجاب ظاهر على الماهر اذ الكلام المنقول من العلائية انما يدل على ان التصديق
من قبيل الادراك دون العكس اولم يدر هذا الرجل ان دانستن الذي هو العلم لما قسم الى التصور والتصديق
كان التصديق قسما من العلم فلا يفهم منه الاشارة المذكورة الا مثل هذا الرجل اعجوبة الزمان ونادرة
الاوان ولعل الذي اوقعه في هذه الورطة الظلماء وادرجه في سلك الداهية الدهياء عدم فهم مرجع الضمير الراجع
الى قول الرازي في رسالة التصور والتصديق الواقع في قول السيد الزاهد بعد نقل عبارة الحكمة العلائية
فعلينا ان نبين حتى يأتيك اليقين فنقول قال العلامة الرازي في تفسير التصديق ان العلها بانه عبارة عن
ادراك النفس معنى القضية والاذعان له فهو غير ان يحصل في النفس معنى القضية بل شيء آخر يقترن به
هو صورة الاذعان له وقال السيد الزاهد في شرح هذا القول في هذا التفسير اشارة الى ان التصديق

المنطقی ہو بعینہ التصدیق اللغوی کما صرح بہ الشیخ الرئیس فی الحکمۃ العلائیۃ حیث قال دانستن دو گونہ بود یکی اندر رسیدن وآنرا بتازی التصور خوانند دوم گرویدن وآنرا بتازی تصدیق گویند وقال العلامۃ فی درۃ التاج مراد از تصدیق وتکذیب معنی لغوی الشان است وقال شارح المقاصد التصدیق المنطقی الذی قسم العلم الیہ والی التصور ہو بعینہ اللغوی وفیہ اشارۃ الی انہ لیس من قبیل الادراک وانہ لا یتعلق بالنسبۃ الی آخر ما قال وایضا فیہ اشارۃ الی ان بینہما اختلافا بحسب الحقیقۃ والجہۃ آہ وبالجملۃ اشار السید الی ان فی التفسیر الرابع للتصدیق ثلث اشارات الاولی الی اتحاد معناہ اللغوی والمنطقی واستند بثلث عبارات من العلائیۃ ودرۃ التاج وشرح المقاصد والثانیۃ الی ان التصدیق لیس من قبیل الادراک لکن لما ذکر ہذہ الاشارۃ الثانیۃ بعد ذکر عبارۃ العلائیۃ وغیرہا وہم ہذا المحشی ان مرجع ضمیر فیہ الواقع فی قولہ فیہ اشارۃ کلام الشیخ فی العلائیۃ مع انہ التفسیر الرابع للتصدیق المذکور فی الرسالۃ القطبیۃ کما لا یخفی علی اہل الفطنۃ **العجب الثانی** قولہ قال بعض الکملاء ان متعلق التصدیق ہو المحکی عنہ للقضیۃ وقال فی المنہیۃ القائل بہ مولانا نظام الملۃ والدین وجہ الاستعجاب ان القائل بہذا القول انما ہو الملا کمال الدین السہالی ولذا قال بحر العلوم سمعت محقق ہذا العصر یقول متعلقہ المحکی عنہ ولو کان الامر کما زعم لقال سمعت ابی وقبلتی الی غیر ذلک من الصفات کما ہو عادتہ مع ان مولانا نظام الملۃ والدین ما کان حیا حین تالیفات بحر العلوم حتی یشیر فیہا بقولہ محقق ہذا العصر الیہ قدس سرہ علی ان اللفظ الذی نقل عن اہل العلم فی بیان مذہبہ یشیر الی اسم صاحب المذہب فان الکلمۃ تدل علی الکمال لکن نقلہا من غیر تدبر فی المقال **العجب الثالث** قولہ فی تفسیر الاتحاد الواقع فی عبارۃ السلم بل انما یتعلق الحکم بمفاد الہیئۃ الترکیبیۃ وہو الاتحاد مثلا بہذہ الالفاظ ثم تجوز ان یراد بالاتحاد المجموع من حیث الکثرۃ وہو معنی القضیۃ کما ہو مذہب المص انتہی وجہ الاستعجاب امران الاول ان الاتحاد یابی کل الاباء ان یراد بہ المجموع من حیث الکثرۃ او ما قرع صماخ عقلہ ان الوحدۃ ضد الکثرۃ والثانی ان مذہب المص لیس کذلک بل مذہبہ ما ہو مختار السید الباقر کما صرح ہو فی حاشیۃ المنہیۃ ومختارہ علی ما نقلہ الشارح ایضا ہو الامر المجمل ای القضیۃ المجملۃ **العجب الرابع** فی ذیل قول الشارح واختار المص موافقا آہ قولہ اورد علیہ ان مختار المصنف موافقا لما قالہ عضد الملۃ والدین من ان الظن اذعان بسیط وہو الطرف الراجح المتعلق

بالنسبة الايجابية فى القضية الموجبة والسلبية فى السالبة مخالف لتصريحه بان النسبة انما تحل فى متعلق الحكم بالتبعية المتعلق عنده المعنى المجمل المنحل الى صور متعددة انتهى وقال فى المنهية المورد مولانا عبد العلى ثم اعترض عليه وجه الاستعجاب ان هذا الانتساب من مفتريات هذا المحشى العجب العجاب يختلق امرا سخيفا ينسبه الى الاعلام ثم يعترض عليه طمعا ان الجهلة ان يعدوه من العظام ومنها حاشية شرح القاضى التى سماها التعليق المرضى والمنقول منها سبعة اعجاب العجب الاول اسمه الذى زعمه سجع القاضى مع فقدانه فان السجع فى النثر كالقافية فى النظم والف التاسيس وان لم يلزم فى القافية القافية لكن لا بد منها فى العربية كما لا يخفى على ماهر الفنون الادبية العجب الثانى قوله فى الصفحة ۵ والسطر ۱۶ ما اقترحته ايدى الناس وجه الاستعجاب ان هذه العبارة مع ما قبلها وبعدها بعينها منقولة من المرقاة وان لم ينسب اليها لكن صحف لفظ اقترفته الذى من الاقتراف باقترحته من الاقتراح وكم من فرق بينهما العجب الثالث قوله فى الصفحة ۱۰ والسطر ۱۶ ثانيا وجه الاستعجاب انه لم يذكر هناك اولا فكيف يصح قوله ثانيا العجب الرابع فى الصفحة ۲۴ والسطر ۴ قوله فحقيقته العلم اى العلم التفصيلى وجه الاستعجاب ان المراد من العلم ههنا مطلق الحضورى الشامل للاجمالى والتفصيلى يدل عليه دلالة واضحة قول الشارح البارع فحقيقة العلم هو وجود الشئ بالفعل لشئ موجود بالفعل بالمعلولية او بالناعتية او بالعينية فان الشامل لهذه العلائق انما هو الحضورى العام واما التفصيلى فانما ينحصر فى المعلولية وهذا امر لا يحتاج الى التنبيه ولا يشتبه على السفيه فكيف خفى على هذا النبيه وانما المنشا كما قلنا انه يجمع الكتب المطرزة ولو لاحد من الطلبة فينقل حواشيها من غير فكر وروية وههنا ايضا كذلك اذ كان هذا مكتوبا فى نسخة موشى التى نقل اكثر الحواشى عنها فنقلها منها من غير روية العجب الخامس قوله فى الصفحة ۲۴ والسطر ۲ توحد المعنى بدون اعتبار التشخص ماخوذ فى تعريف التواطى والمشترك فيخرج عنه اسم الجنس المشترك كالعين لتعدد معناه وجه الاستعجاب ان اخذ توحد المعنى فى المشترك ثم خروج اسم الجنس المشترك من قيد توحد المعنى من العجائب التى تضحك الصبيان بل الثكلان العجب السادس قوله فى الصفحة ۳۱ والسطر ۴ قد يبحث عن الجزئيات فيجعل الجزئى موصلا البعد كما فى موضوع القضية الشخصية التى تقع كبرى فى الضرب الثالث من الشكل الثالث كقولنا كل انسان ناطق وبعض الانسان كاتب بالفعل وجه الاستعجاب من ان الاول

ان الموضوع فی الکبری المذکورة لبعض الانسان هو لیس بجزئی بل هو کلی لیس یخفی علی جزئی من
ذلک الکلی الا علی مثل هذا المحشی الیلمعی العبقری الثانی ان الکبری المسطورة ایضا لیست بشخصیة نعم القائل
بها شخص وای شخص سلمه الله تعالی بافادة امثال هذه القضایا العجیبة والاقوال الغریبة العجب الرابع
قوله فی الصفحة ٣٣ والسطر ٩ قوله انصرام ای اتمام وجه الاستعجاب ان الانصرام بمعنی الانقطاع کما
فی الصحاح دون الاتمام مع ان الانصرام لازم لیعد کل من حصل الانفعال والاتمام متعد لا یصح لزومه
عند احد من اهل الاشکال ومنها تقریظ مرآة الاذهان والمنقول منه عجبان العجب الاول
فی الصفحة ٢ والسطر ٩ شعر المقرظ لاذان المشهور فواضلا وللقلید لاعناق الدهور فضائلا وجه الاستعجاب
ان مثل هذا الشعر لم ینقل من احد من الاناث والذکور فلعله من اشعاره العجیبة التی غیر داخل تحت البحور
العجب الثانی قوله فی الصفحة ٣ والسطر ١٢ فی وصف الرسالة المقرظة فریحة الکروب مفرح للقلوب
وجه الاستعجاب مستغن عن البیان فان العیان لا یحتاج الی البیان ومنها کواکب العرفان
والمنقول منها بعض اشعاره التی اشار الیها وذکرها فی الخاتمة وهی خمسة عشر شعرا اتی بها اظهارا للشاعریة
ورمزا للجامعیة وانا انقل بعضها تنشیطا للقلوب للاوباد وتفریحا لخواطر البلغاء فمنها [illegible] ما لاینا مثلنا فی
همنا ✽ واعموم انه بل جاهل ✽ ولت الادبار انصار لنا ✽ عن غموم کیف انا شاغل ✽ وردنا فی کل یوم غمنا
فی فنون الحزن انا کامل ✽ کان لی روح وجسد دائما ✽ زال روحی بعدنا خامل ✽ فانت تعلم ایها الاذکی
اللبیب انها مع قطع النظر عن المعانی الشعریة والصلات اللفظیة والمناسبات المعنویة والرعایات البدیعیة
کما لا یخفی علی واقف الفنون الادبیة مشتملة علی اعجب التراکیب النحویة مثل انا شاغل وانا کامل وانا خامل
ولعله ظن ان لفظ انا بتشدید النون مفرد کانا بالتخفیف والا فلا بد من ان یقال شاغلون کاملون
خاملون ومنها [illegible] من لحزنی قد وجدنا لا الی ✽ من کذا من جار عقلی عاقل ✽ وهذا اعجب الاشعار معنی وترکیبا
جار عقل العقل فی مضمونه ✽ من دری معناه منکم کامل ✽ ومنها [illegible] کن رحیما ربنا فی حالنا ✽ روحنا
بالله منه نازل ✽ ولا یخفی غرابة الرحم فی الحال والله اعلم بحقیقة الحال ثم الاعجب ما فی الفارسیة و
العربیة قوله روشن کننده فی ترجمة لغة النهار بعد جعل الزاء والغین منقوطتین والباء الموحدة همزة فی خطبة حاشیة النخبة
علی شرح الیزدی المرقومة بیده التی باعها الموجودة عند بعض الاحباب من شاء من الناقلین فلینظر
بعین العقلین مع انها ضرب المثل فی الاشتهار وهی الرابعة فوق الافق من دائرة نصف النهار فاعتبروا یا اولی الابصار

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله المبدئ والمعيد الفعال لما يريد والصلوة والسلام على نبيه الشفيع الحميد وعلى آله واصحابه ذوي التجريد والتفريد اما بعد فلا يخفى على من القى السمع وهو شهيد ورغب عن الزيغ الباطل ورغب الى الحق السديد انه قال الفاضل المحشي غلام يحيى البهاري عليه رضوان الخالق الباري في حاشيته على الحاشية الزاهدية وليعلم ان في هذا المقام اشكالا خاطبني به معاصر الاستاذ روح الله روحه ان ارتفاع النقيضين نقيض للنقيضين فان نقيض كل شئ رفعه واستحالة احد النقيضين يستلزم وجود الآخر فلزم ان يكون النقيضان واجبين وهو يستلزم لاجتماعهما وقد سنح لي في مجلسه ما يفي بدفعه لكنه لم يرض به وهو انه ليس معناه رفع تحقق النقيضين معا حتى يلزم ما الزم فانه ليس بمحال بل معناه رفع احد النقيضين كما هو شان رفع موضوع القضية الطبعية الذي يتحقق بتحقق فرد وينتفي بانتفاء جميع الافراد فغاية ما لزم من استحالته وجوب احد النقيضين ومن الضرورة انه لا يستلزم اجتماعهما وقد عرضته على الاستاذ مد الله تعالى ظله في ذلك المجلس فحسنه ثم اتى بتقرير آخر ان معناه انه على تقدير ارتفاع النقيضين ارتفاع النقيض الآخر محال وهو انما يستلزم وجوب النقيض الآخر وهو ليس بمحال وقريب منه ما افاده بنفسه عفا الله عنه ان معنى رفعهما محال فيجب سلب معيتهما وهو ليس بمحال فافهم انتهى وافاد مولانا واستاذنا محقق العلوم عن آخرها المويد بالله بحر الفضل والجاه المولوي المفتي الحاج محمد سعد الله بسط الله ظلال جلاله وابقاه ان ضمير حسنه واتي وهما بالصيغة الماضي يرجع الى الاستاذ المذكور سابقا اعني المولوي باب الله اسكنه الله في الجنة وبواه وضمير افاده بنفسه يرجع الى معاصر الاستاذ اعني القاضي احمد على السنديلي وهذا الغاية ظهوره مما لا يشتبه على احد من اهل النهى لكن العجب العجاب انه اشتبه على صاحب شمس الضحى حيث قال اتي بصيغة المضارع ولم يكتف على هذا القدر بل نسبه الى المنهية ثم قال في المنهية ومن قراها بصيغة الماضي المعلوم جعل مرجع الضمير الاستاذ فقد اتى بالعجاب وهكذا قال في شرح قوله افاده بنفسه اي افاده الاستاذ ولم يكتف على هذا القدر بل افترى على المحشي حيث نسبه الى المنهية ثم قال في المنهية من كمال الاستكبار والعجب من بعض الطلبة حيث جعل مرجع الضمير معاصر الاستاذ انتهى وانتم تعلمون يا اهل النهى انه استعجب مما هو اظهر واجلى واغمض عما طلع بالافق الاعلى نعم شعر ولو لم يكن للمرء عين صحيحة فلا غرو ان يرتاب والصبح اسفر

فاقول مستعينا بالملك المتعال انه مردود بوجود الاختلال تفصيلها عليكم حتى يظهر

لك حقيقة الحال وحقية المقال اما الاول فلان الظاهر من سياق الكلام وسياقه ان المحشي يذكر الحكاية
الواقعة في مجلس فيما مضى فينبغي ذكر الاقوال الواقعة في ذلك المجلس بصيغ الماضي كلها لا ذكر البعض بالماضي
وذكر البعض بالمضارع وكيف لا فان حاصل الحكاية ان معاصر استاذ المحشي اعترض عليه في مجلس
استاذه فاجاب المحشي على الفور لكن لم يرض به المعترض فعرض المحشي الجواب المذكور على استاذه
فحسنه واجاب من عنده جوابا آخر ثم اجاب المعترض بنفسه قريبا من جواب الاستاذ وهذا ظاهر باهر و
اما الثاني فلانه لو كان المراد من قوله افاد هو بنفسه افادة استاذه كان عليه ان يذكر هذا الجواب بعد
ذكر قوله فحسنه بحيث يقول فحسنه وافاد هو بنفسه ولا معنى لذكر قوله اني بتقرير آخر بصيغة المتكلم بين الفعلين للاستاذ
اي التحسين والافادة واما الثالث فلان قوله اني بالمتكلم اما هو قول الاستاذ فحق العبارة ثم قال
انا اتي بتقرير آخر او قول المحشي فانا في ذلك المجلس الذي قد مضى فحق الكلام ثم اتيت بهذا او في الحال
فيكون المعنى انا اتي الآن بتقرير آخر فلا يحسن ذكره لايهامه على عدم سنوح هذا الجواب له في ذلك المجلس مع
انه كان محل ذكره بعد تمام القصة او بعد ذكر الجواب الاخير الواقع في ذلك المجلس لا بين الجوابين المذكورين فيه
الرابع انه دعا لاستاذه بقوله مد الله تعالى ظله ثم ذكر من اقواله وقال بعد قوله وافاد هو بنفسه عفا الله
عنه وهذا يدل دلالة واضحة على ان المفيد غير استاذه والا لم يرض بهذا القدر من الدعاء بنسبة استاذه
الموجود في ذلك الزمان وكذا زيادة قوله هو بنفسه ايضا دال على ان المراد افادة المعترض بنفسه الخامس
ان معاصر استاذه حين تحرير حاشيته لم يكن حيا ولذا دعاه اولا بقوله رحمه الله رحمه فانه صار
شعار الدعاء للاموات فكذا قوله عفا الله عنه بعد قوله افاد هو بنفسه اذ هو بالنسبة الى الغير انما يقال لغير الاحياء
فلا محالة يكون المفيد المذكور هو المعاصر السادس لو كان اتي بصيغة التكلم منسوبا الى المحشي وضمير افاد
راجعا الى الاستاذ كان المعنى انا الآن اتي بجواب آخر قريب من جوابي هذا اما افاد الاستاذ في
ذلك المجلس وهذا معنى فاسد كما لا يخفى السابع ان البيتين المذكورين ليس منهما اثر في النسخ المعتمدة
الوثيقة ولا في الجديدة والعتيقة بل لم ينقلهما هذا اليلمعي في حاشيته المكتوبة ولا في المطبوعة اول مرة
بل زادهما في المطبوعة مرة ثانية ممن ارتاب فليطابق بينهما فالعجب العجاب من هذا المحشي المحتال حيث
اختلق البيتين لتائيد ما صدر منه من المقال واصر على الخطار واوقع الناظرين في الضلال وتحقيق
من الله المتعال لا من الاساتذة الموجودين من اهل الكمال فالحمد لله المتعال الذي اطلعني

على سر مثال بولا الرجال وانكان كرهم لتنزل منه الجبال والصلوة على نبيه وآله خير ال ما كر الغدو والآصال

عفو ربه غني الغني محمد حسن ازال عنه الغبار والشجن

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رافع السموات بغير عماد والصلوة على رسوله خير العباد وعلى آله واصحابه ولي الهداية والرشاد الى يوم التناد واما بعد فهذا خير الارشاد في رد منهج السداد وعلى الله الثقة والاعتماد فاقول قال التلميعي صاحب التعليق المرضي عند ذكر المقامات صرح الزمخشري في الفائق والسكاكي في الاساس بان الفتح خلف من القول انتهى فقيل عليه لابد من تصحيح النقل من اساس السكاكي فاضطرب وتفحص ماخذ التعليق حتى وجده في حاشية القاضي المدراسي فعلق منهية مشتملة على نسبة هذا القول اليها فنادى قائلا بان صاحب التعليق ادعى التصريح في اساس السكاكي من دون انتسابه الى احد فاذن لا ينفعه النقل من الغير ما لم يثبته في الاساس فان كثيرا من الناقلين يتسامحون وكثيرا ما لا يوجد فيما عنه ينقلون كما لا يخفى على واقف الفنون ولذا حكموا بانه لا يجوز لاحد ان يسقط الواسطة في النقل الا فيؤاخذ بالايصال الى الاصل والذي جرى في ذلك بين العلامة الاسيوطي و الناقل عنه باسقاط الوسائط مشهور ثم اضطرب حتى كتب الكتاب مرة بعد اولى الى ذلك القاضي في المدراس فاحصا عن الاساس وذكر فيه من الحيل ما شاء وزاد في الاقتراح في الاساس فاجاب القاضي اولا باني نقلت من الحاشية اليزدية على الشرح الجلالي وثانيا باني وجدت بعد التفحص في الحاشية على شرح عمدة الاحكام في الفقه الشافعي للشيخ المرجاني ان لاساس رسالة قليلة الحجم كثيرة الفائدة في بيان المجازات اللغوية المستعملة في محاورات البلغاء وشرح تعدية الافعال التي غلط فيها العلماء كتبها للشيخ ابي يعقوب يوسف ابي بكر السكاكي لكن الرسالة المذكورة لا توجد ههنا ولا اساس الزمخشري ولا ادري ان العبارة المذكورة في ايهما هذا خلاصة ما قال القاضي العلام فكتب صاحب التعليق بعد عدة سنين سطورا اسماها منهج السداد في تحقيق الاسناد ونقل فيه الاعتراض المذكور بعد التغيير ما حاصله ان الاساس تاليف الزمخشري دون السكاكي وقال في آخره تم بالفاظه بالكذب والافترا وذكر فيه ما قال القاضي المدراسي بعينه من غير الانتهاء كما هو دابه وفي سلوك التاليف ادابه فلا بد لهذا التلميعي اولا من تصحيح انتساب الاعتراض المذكور باللفظ المسطور و

ثانيًا من تصحيح النقل من اساس السكاكي بل من حاشية الجرجاني وما قال ان اسم كتاب الزمخشري
اساس البلاغة كما يظهر من كشف الظنون لا الاساس فعجيب جدًا اولم يقرع سمعه انهم يكتفون بالجزء
الاول من اسماء الكتب فيقولون في القاموس والاحياء مع ان اسمهما القاموس المحيط واحياء العلوم
فلو قال احد قال الزمخشري في الاساس لا ينكره الا مثل صاحب التعليق مع ان مثل ذلك
كثير في تاليفاته فلا يرم بالحجارة من بيته من زجاج والله ولي الاعانة والاحتجاج حرره المفتاق

الى عفو ربه الاحد فضل احمد عفا عنه الصمد

قال صاحب التدقيقات اعلم انه افاد فخر الملة والدين رحمه الله تعالى في التفسير الكبير من ان القادر الحكيم دبر تعلق جوهر النفس بالبدن على ثلثة وجوه احدها ان يقع ضوء النفس على جميع اجزاء البدن ظاهره وباطنه وذلك هو اليقظة وثانيها ان يرتفع ضوء النفس على باطن البدن بالكلية وهو الموت وثالثها ان يقع ضوء النفس على باطن البدن بالكلية ولكنه ينقطع تعلقه وضوءه عن ظاهر البدن بالكلية وهو النوم انتهى اقول سلك ههنا صاحب التدقيقات مسلك اليهود والنصارى من تحريف كتبهم حتى تكلف الى اثبات امر يوجب الاشتراك بالله وقد ابطله الله تعالى بالآيات المحكمات والحجج البينات ثم ذهب بتعصبه للحق وحميته لهواه وقلة مبالاته بما انزل الله تعالى الى ان نسب القول المخالف للآية المفسرة الى الامام وحرف عبارته ليضل عن سبيل الحق ويضل الناس نعوذ بالله من شرور انفسنا وسيئات اعمالنا من يهده الله فلا مضل له ومن يضلله فلا هادي له اللهم لا تجعلنا من محرفين للكلم عن مواضعه اهدنا للتي هي اقوم فان المهدي من هديته والخاسر من اخزيته اخطأ صاحب التدقيقات في سوء فعله ان الناظرين يعتمدون على نقله ام اضطره حب مسلكه الشنيع الى هذا الامر الفظيع ونحن ننبهك على ما قال الامام ناقلًا عن التفسير الكبير بلفظه النفس الانسانية عبارة عن جوهر مشرق روحاني اذا تعلق بالبدن حصل ضوءه في جميع الاعضاء من الحيوة ثم انه في وقت النوم ينقطع تعلقه عن ظاهر البدن دون باطنه وفي وقت الموت ينقطع تعلقه عن ظاهره وباطنه فالموت والنوم من جنس واحد بهذا الاعتبار لكن الموت انقطاع تام كامل والنوم انقطاع ناقص فظهر ان القادر الحكيم دبر تعلق النفس بالبدن على ثلثة اوجه احدها انه دبر امرها بحيث يقع الضوء على جميع اجزاء البدن ظاهره وباطنه وذلك هو اليقظة وثانيها بحيث ينقطع الضوء عن الظاهر والباطن هو الموت وثالثها بحيث ينقطع عن الظاهر دون الباطن فهو النوم انتهى وهذا صحيح مما لا يشهد له النقل والعقل واما ما افتراه صاحب التدقيقات فمع مخالفته للآية المفسرة بين البطلان لا اشتباه في بطلانه الا منكر المشاهدات واذا وعيت هذا فاعلم ان كلام الرازي نص في انقطاع تعلق النفس عن البدن بجميع الوجوه ظاهره وباطنه بعد الموت حيث اكد الانقطاع بتاكيدين فقال انقطاع تام كامل وما خيلت نفس صاحب التدقيقات الباطلة ان النفس يقع ضوءها على باطن البدن بالكلية عند الموت وينقطع عن الباطن بالكلية عند النوم فالبديهة والمشاهدة تكذبهم